



چگونه چپ در سوریه شکست خورد.



جوتی برار، حزب کمونیست مارکسیست-لنینیست، بریتانیای کبیر، "چگونه چپ در سوریه

شکست خورد"

[منبع مقاله](#)

[ترجمه مجله جنوب جهانی](#)

سخنرانی زیر در نشست به میزبانی سازمان «آلبا گرانادا شمال آفریقا» در تونس ارائه شد. این نشست به مناسبت گرامیداشت هفتاد و نهمین سالگرد تأسیس جمهوری عربی سوریه در آوریل ۱۹۴۶ برگزار گردید.

کارگران بسیار کمی در غرب از این واقعیت آگاه هستند که سوریه علیرغم مخالفت امپریالیستی و تلاش‌های مداوم برای سرنگونی آن، نزدیک به هشت دهه است که دولتی مستقل و ضد امپریالیستی را حفظ کرده است. جمهوری عربی سوریه با وجود دست و پنجه نرم کردن با ارتش‌های صهیونیستی در مرزهای خود، اشغال صهیونیستی در خاک خود و جاسوسان و خرابکاران صهیونیستی نفوذ کرده در جامعه‌اش، از عادی‌سازی روابط با اسرائیل صهیونیستی خودداری کرد و همچنان دوست ثابت قدم آرمان آزادی فلسطین و پایگاهی قابل اعتماد برای جنبش‌های مقاومت فلسطینی باقی ماند.

جوتی برار، حزب کمونیست مارکسیست-لنینیست، بریتانیای کبیر، "چگونه چپ در سوریه شکست خورد"

سقوط جمهوری عربی سوریه در دسامبر ۲۰۲۴ ضربه‌ای عظیم و بسیار ناگوار برای مردم مترقی در سراسر جهان بود.

برای کارگران کشورهای امپریالیستی، درس‌های بسیار مهمی وجود دارد که باید از این رویداد آموخت. حقیقت تلخ این است که مردم سوریه - و جاهای دیگر - اگر جنبش‌های طبقه کارگر ما در ۲۰ سال گذشته وظایف خود را انجام می‌دادند، می‌توانستند از آنچه اکنون تحمل می‌کنند رهایی یابند.

ما اجازه دادیم به حاشیه رانده و ناتوان شویم. ما اجازه دادیم رهبری که دست و پایش به منافع طبقه حاکم امپریالیستی بسته بود، مانع از سازماندهی ما برای انجام کار ضد جنگ واقعی، به جای کار نمادین، شود.

خیانت رهبران صلح طلب

در بریتانیا، رهبران خودخوانده جنبش اتحادیه‌های کارگری و ضد جنگ این را به خوبی می‌دانند. در سال ۲۰۰۹، حزب من پیشنهادی برای توقف کنفرانس ملی «جنگ را متوقف کنید» ارائه کرد. در آن روزها، جنبش ضد جنگ هنوز بزرگ و پر جنب و جوش بود و شاخه‌های محلی فعال زیادی داشت. نمایندگان حاضر با اکثریت قاطع از پیشنهادی که ما ارائه کرده بودیم و خواستار ایجاد یک کارزار نافرمانی مدنی گسترده در برابر ماشین جنگی بریتانیا بود، حمایت کردند. در آن زمان، ماشین جنگی بریتانیا تلاش‌های خود را بر عراق و افغانستان متمرکز کرده بود.

آن قطعنامه از سازمان «جنگ را متوقف کنید» می‌خواست که «تمام تلاش خود را برای ترویج جنبش عدم همکاری صنعتی، سیاسی و نظامی با تمام تدارکات و فعالیت‌های جنگ تجاوزکارانه امپریالیسم در میان کارگران بریتانیایی به کار گیرد». به کمیته اجرایی مأموریت داده شد تا «یک کارزار قوی در میان اتحادیه‌های کارگری به راه اندازد تا آنها را تشویق کند که یک سیاست عملی اتخاذ کنند... [مبنی بر] خودداری از حمایت مستقیم یا غیرمستقیم از جنگ‌ها یا اشغال‌های غیرقانونی.»

در روزی که اعضای آن به این پیشنهاد رأی دادند، رهبران «جنگ را متوقف کنید» هیچ اعتراضی نکردند. آنها در زمانی که احساسات ضد جنگ بسیار بالا بود، جرأت نکردند آشکارا خصومت خود را با چنین رویکردی ابراز کنند. به هر حال، آن زمانی بود که بسیاری از کارگران متوجه شده بودند که چقدر در زمان آغاز جنگ عراق به آنها دروغ گفته شده است. آنها می‌خواستند کاری برای پایان دادن به خونریزی انجام دهند و از پیشنهادهای که حزب ما ارائه کرده بود، حمایت کردند.

بنابراین، به شیوه بوروکراتیک و سوسیال دموکراتیک کلاسیک، رهبری اجازه داد این قطعنامه تصویب شود و سپس آن را بی سر و صدا بایگانی کرد. محتوای آن دیگر هرگز در ملاء عام ذکر نشد و سیاستی که بر سر آن توافق شده بود، هرگز اجرا نشد.

این اتفاق در آوریل ۲۰۰۹ رخ داد. در سال ۲۰۱۰، حزب ما به سازمان یادآوری کرد که این موضع را اتخاذ کرده است و باید اجرا شود. بار دیگر، کنفرانس با اکثریت قاطع از پیشنهادی حمایت کرد که به رهبران «جنگ را متوقف کنید» دستور می‌داد «یک کارزار کامل در داخل اتحادیه‌های کارگری به راه

اندازند تا توجه را به جنایات جنگی بریتانیا، آمریکا و اسرائیل جلب کنند، با هدف تصویب قطعنامه‌هایی در هر یک از آنها، و سپس در کنگره اتحادیه‌های کارگری (TUC)، که این جنایات را محکوم کرده و از کارگران می‌خواهد از همکاری در ارتکاب آنها خودداری کنند، چه از طریق تولید یا حمل مهمات یا سایر تجهیزات، چه از طریق نوشتن یا پخش تبلیغات، یا از هر طریق دیگری که به هموار کردن راه ماشین جنگی کمک می‌کند.»

این قطعنامه دوم نیز بایگانی و نادیده گرفته شد. اگر در نظر بگیریم که موضع اصلی دو سال قبل از آغاز جنگ کثیف علیه سوریه و تخریب و تجاوز جنایتکارانه به لیبی اتخاذ شده بود، می‌توانیم به طور کامل خیانت رهبران جنبش ضد جنگ و نقشی را که آنها در تسهیل این جنایات هولناک ایفا کردند، درک کنیم.

در آن دوره، رهبران تروتسکیست، کارگری و تجدیدنظرطلب که بر جنبش ما تسلط داشتند، به جای اجرای عدم همکاری به عنوان یک سیاست - که شامل خودداری از همکاری در انتشار تبلیغات جنگی می‌شد - به کمک به امپریالیست‌ها برای آماده‌سازی دور بعدی تجاوزات غیرقانونی خود ادامه دادند.

تقویت روایت‌های امپریالیستی

در حالی که طبقه حاکم برای جنگ‌های خود علیه لیبی و سوریه آماده می‌شد، جلسات «جنگ را متوقف کنید» تحت سلطه تروتسکیست‌هایی بود که بارها از ظهور یک «انقلاب مردمی» در هر دو کشور خبر می‌دادند. آنها به فعالان ضد جنگ بریتانیایی گفتند که «شوراهای مردمی» در حال تشکیل هستند و این تصور کاملاً نادرست را ایجاد کردند که یک جنبش توده‌ای برای سرنگونی «دیکتاتوری‌های» نامحبوب در حال وقوع است.

در دهه‌های اخیر، کارگران در غرب بارها چنین دروغ‌هایی را در مورد بسیاری از کشورهای مختلف شنیده‌اند که همگی هدف امپریالیسم قرار گرفتند (به عنوان مثال، یوگسلاوی و ایران). هر بار، این ادعا دروغ از آب درآمد، اما چند نفر از کسانی که این دروغ را شنیدند، هرگز حقیقت را دریافتند؟ مطمئناً هیچ سازمان تروتسکیستی خود را اصلاح نکرده یا بابت فریب مردم عذرخواهی نکرده است. آنها تصور می‌کنند حافظه ما کوتاه است و به سادگی دروغ بزرگ خود را به صحنه عملیات جدیدی منتقل می‌کنند.

هر بار، آنها در همدستی با یک کارزار شیطان‌سازی رسانه‌های غربی عمل می‌کنند که هدف آن بسیج حمایت از یک جنگ جدید و تضعیف احساسات ضد جنگ در طبقه کارگر است.

امپریالیست‌ها می‌دانند که جنگ تجاوزکارانه مورد حمایت توده‌ها نیست، بنابراین تلاش می‌کنند تجاوز خود را به گونه‌ای جلوه دهند که گویی به نوعی در حمایت از مردم محلی است. به همین دلیل است که ما در معرض چنین کارزارهای هیستریک برای شیطان‌سازی رهبران هر کشوری که امپریالیسم می‌خواهد سرنگون کند، قرار می‌گیریم.

در غرب، تروتسکیست‌ها و رهبران «رسمی» طبقه کارگر و ضد جنگ نقش خود را در تقویت این هیستری با ادعای آگاهی از یک اپوزیسیون فرضی «توده‌ای» و «طبقه کارگر» در برابر دولت مورد حمله ایفا می‌کنند. اغلب اوقات، آنها حتی از جنگ‌طلبان متعصب نیز هیستری بیشتری نشان می‌دهند و «جنايات» فرضی دولت‌هایی (که همیشه «دیکتاتوری» نامیده می‌شوند) را که در تیررس قرار دارند (مانند موارد رئیس جمهور موگابه از زیمبابوه، سرهنگ قذافی از لیبی یا رئیس جمهور پوتین از روسیه) محکوم می‌کنند. نتیجه این است که هر شعار «ضد جنگی» که بعداً تولید می‌کنند صرفاً نمادین است: کمی ناراحتی صلح‌طلبانه در مورد «خشونت ناخوشایند» که برای دستیابی به هدفی که اساساً از آن حمایت کرده‌اند، استفاده می‌شود.

در مورد سوریه، رهبران «جنگ را متوقف کنید» اجازه دادند تروتسکیست‌های متحدشان بر فضای جلسات تسلط یابند و در مورد آنچه در کشور می‌گذشت دروغ بگویند. در مورد لیبی، آنها بسیار آشکارتر عمل کردند. درست زمانی که مردم بریتانیا توسط سیاستمداران و رسانه‌ها با دروغ‌هایی در مورد لیبی و سرهنگ قذافی بمباران می‌شدند، رهبری «جنگ را متوقف کنید» به جای افشای این دروغ‌ها، تجمعی در مقابل سفارت لیبی برای اعتراض به «جنايات علیه مردمش» توسط قذافی سازماندهی کرد.

و هنگامی که حزب من این فعالیت جنگ‌طلبانه رهبران به اصطلاح ضد جنگ ما را که درست در زمان آماده‌سازی حمله برق‌آسای ناتو و اوج‌گیری کارزار تبلیغاتی امپریالیستی انجام شد، مورد انتقاد و محکومیت قرار داد، ما به سرعت از سازمان اخراج شدیم (توسط رهبری که هرگز انتخاب نشده بود و با این اخراج هیچ مقررات رسمی متناسب نبود).

اخراج ضد امپریالیست‌ها از جنبش «ضد جنگ» تحت کنترل

بنابراین، تنها سازمانی که یک سیاست ضد جنگ واقعی را پیشنهاد کرده بود، سیاستی که اعضا اگر رهبری شایسته‌ای داشتند با خوشحالی آن را اجرا می‌کردند، درست زمانی که امپریالیسم دو جنگ غیرقانونی و تجاوزکارانه دیگر را آغاز می‌کرد، از جنبش رسمی ضد جنگ اخراج شد. جنگ‌هایی که جنبش ضد جنگ مطلقاً هیچ کاری برای جلوگیری یا مخالفت با آنها انجام نداد.

شایان ذکر است که رئیس ائتلاف «جنگ را متوقف کنید» در آن زمان جرمی کوربین بود که بعداً توسط کارگران بریتانیایی به عنوان امید بزرگ برای نجات آنها از ریاضت اقتصادی و جنگ معرفی شد. کوربین شخصاً ریاست کنفرانس سالانه بعدی «جنگ را متوقف کنید» را بر عهده داشت، کنفرانسی که در آن از دادن حتی یک دقیقه فرصت صحبت به اعضای حزب ما در مخالفت با اخراجشان از سالن خودداری کرد.

اعتراض به دولت قذافی تمام فعالیت ملی جنبش «ضد جنگ» بریتانیا در رابطه با جنگ جنایتکارانه علیه لیبی بود. به همین ترتیب، در سوریه، در دو سال اول جنگ، «جنگ را متوقف کنید» طوری عمل کرد که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است و با دقت از اشاره به درگیری اجتناب کرد. تا زمانی که در سال ۲۰۱۳ رأی‌گیری پارلمانی برای تصمیم‌گیری در مورد آغاز مداخله مستقیم (به جای مداخله نیابتی) انجام نشد، آنها در نوعی لابی‌گری با نمایندگان مجلس شرکت کردند. در هیچ زمانی جنبش توده‌ای برای استفاده از قدرت طبقه کارگر بریتانیا برای جلوگیری یا توقف جنگ بسیج نشد.

و هیچ تلاشی برای افشای دروغ‌هایی که در مورد دولت بشار اسد گفته می‌شد یا برای توضیح نقش امپریالیسم بریتانیا و آمریکا در ایجاد و هدایت نیروهای نیابتی مختلفی که برای تقسیم و نابودی سوریه با یکدیگر همکاری می‌کردند، از ارتش مهاجم جهادی مزدور گرفته تا جدایی‌طلبان کرد و تروریست‌های صهیونیست، صورت نگرفت. برعکس، بسیاری از کسانی که در «جنگ را متوقف کنید» شرکت داشتند، جهادی‌های مهاجم و گروه‌های تروریستی را به عنوان نوک پیکان یک «انقلاب مترقی طبقه کارگر علیه یک دیکتاتوری» توصیف می‌کردند.

این جزئیات برای اهداف فرقه‌گرایانه بازگو نمی‌شوند، بلکه برای نشان دادن یک نکته حیاتی است: طبقه کارگر در یک کشور امپریالیستی قدرت بسیار واقعی برای جلوگیری از مشارکت طبقه حاکم خود در یک جنگ تجاوزکارانه در خارج از کشور دارد. اما این قدرت اگر از آن آگاه نباشیم و اگر صریحاً برای استفاده از آن سازماندهی نکنیم، بدون استفاده باقی می‌ماند.

درس گرفتن از تاریخ خود

مایه شرمساری بزرگ ماست که آخرین باری که طبقه کارگر با موفقیت علیه مداخله جنگی بریتانیا سازماندهی کرد، بیش از یک قرن پیش بود. در ۱۰ مه ۱۹۲۰، با الهام از رهبر کمونیست هری پولیت و کارزار کمونیستی «دست‌ها از روسیه کوتاه»، باراندازان و کارگران اسکله لندن از بارگیری سلاح و مهمات در یک کشتی به نام «جولی جورج» خودداری کردند و چنان مزیتی به کل طبقه کارگر دادند که تهاجم برنامه‌ریزی شده بورژوازی بریتانیا به روسیه انقلابی را شکست داد.

کارزار طبقه کارگر علیه مهاجم شامل تظاهرات گسترده در میدان ترافالگار بود، اما به این دلیل به پیروزی رسید که کارگران به طور جمعی از مشارکت در تهاجم خودداری کردند، نه تنها به عنوان سرباز، بلکه به عنوان تسهیل‌کننده، کمک‌کننده و تحریک‌کننده. یک دولت بریتانیایی بسیار شوکه شده نه تنها عقب‌نشینی کرد، بلکه برای اعطای برخی امتیازات در زمینه مستمری و بیکاری به طبقه کارگری که ستیزه‌جویی آن تهدیدی مستقیم برای ثبات سلطه سرمایه‌داری بریتانیا بود، شتاب کرد. این داستان برای اکثریت قریب به اتفاق مردم بریتانیا ناشناخته است. این داستان عمداً نه تنها توسط طبقه حاکم، بلکه توسط رهبری سوسیال دموکرات طبقه کارگر سازمان یافته نیز دفن شده است. داستان این رهبران دروغین به خون هر جنگی که امپریالیسم بریتانیا بدون مخالفت قابل توجه طبقه کارگر بریتانیا به راه انداخته است، آغشته است. در مورد سوریه، آنها به طور آشکارا مقصر هستند، زیرا با اشتیاق از دروغ‌ها در مورد دولت اسد حمایت کرده‌اند و به طور قابل توجهی علیه جنگ بسیج نشده‌اند.

از آغاز جنگ، حزب خود من دو شعار را مطرح کرد: «پیروزی برای سوریه» و «عدم همکاری با تلاش‌های جنگی». یکی از جزوهای متعددی که در سال ۲۰۱۲ توزیع کردیم، دلایل واقعی جنگ را به شرح زیر توصیف می‌کرد: «دولت سوریه... مرتکب جرم سنگین دنبال کردن سیاست‌های ضد امپریالیستی شده است که به دنبال کسب منافع اقتصادی و دموکراتیک برای مردم سوریه، عرب و خاورمیانه است.»

امپریالیست‌ها که با عمیق‌ترین بحران اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری روبرو هستند و با چشم‌انداز از دست دادن برخی از مهم‌ترین پایگاه‌های خود در خاورمیانه، می‌خواهند منابع [سوریه و ایران] را تصاحب کنند. آنها همچنین می‌خواهند نمونه‌های خطرناک استقلالی را که این کشورها نشان داده‌اند، نابود کنند و تلاش کنند تا پایگاه‌های سرزمینی جدیدی ایجاد کنند که از طریق آنها بتوانند کنترل منطقه را ادامه دهند.

دیکتاتورهای ناتو می‌خواهند دولت‌هایی را مستقر کنند که پیشرفت‌های مترقی در سوریه و ایران، مانند آموزش و بهداشت ارزان و یارانه ای، ثروت نفت و معدن ملی شده و یارانه‌های مواد غذایی و مسکن را معکوس کنند. و مهم‌تر از همه، آنها می‌خواهند به سیاست خارجی مستقل و ضد امپریالیستی آنها، به ویژه امتناع اصولی آنها از سازش با صهیونیسم اسرائیلی، پایان دهند.

در سوریه، آنها می‌خواهند یک دولت سکولار و فراگیر را سرنگون کنند و دولت وحدت ملی کنونی را با سیاستی مبتنی بر اختلافات فرقه‌ای جایگزین کنند. به این ترتیب، آنها امیدوارند وحدت کارگران سوریه را بشکنند و انرژی آنها را به سوی درگیری‌های مذهبی و قومی منحرف کنند.

اگر این درک ۱۵ سال پیش توسط کل جنبش اتحادیه‌های کارگری و ضد جنگ به طبقه کارگر بریتانیا منتقل می‌شد، چه اتفاقی می‌توانست بیفتد؟ اگر کارگران برای مقاومت در برابر حملات بی‌پایان امپریالیسم در حال بحران سازماندهی می‌شدند، چه مقدار رنج نه تنها در خاورمیانه بلکه در داخل کشور نیز می‌توانست از آن جلوگیری شود؟

خیانت رهبری رسمی جنبش ضد جنگ به طبقه حاکم بریتانیا اجازه داد تا نقش حیاتی خود را در هدایت یک ارتش جهادی علیه سوریه با مصونیت ایفا کند. این امر طبقه کارگر بریتانیا را از روش‌هایی که امپریالیست‌ها اقتصاد آن کشور را نابود می‌کردند و به طور مداوم با ترکیبی از تحریم‌های بی‌رحمانه، کارزارهای بمباران بی‌پایان، اشغال سرزمینی و مصادره برخی از مهم‌ترین میادین نفتی و مناطق کشت گندم آن، بافت اجتماعی آن را تضعیف می‌کردند، بی‌اطلاع گذاشت.

امروز، طبقه کارگر بریتانیا بیش از هر زمان دیگری دلسرد و کمتر سازمان یافته است. و در حالی که تعداد فزاینده‌ای از مردم بدون هیچ مقاومت قابل توجهی به فقر مطلق فرو می‌روند، شاهد تحقق برنامه‌های دیرینه امپریالیست‌ها برای بالکانیزه کردن سوریه نیز هستیم.

کارگران باید با دقت توجه کنند که چه کسانی به تشویق‌های امپریالیستی برای سقوط رئیس جمهور اسد و نابودی جمهوری عربی سوریه سکولار، مستقل، ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی پیوستند. آنها رنگ واقعی خود را نشان داده‌اند و وفاداری آنها به امپریالیسم به وضوح آشکار شده است. جنبش‌های ضد جنگ، ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری تا زمانی که یاد نگیریم این دشمنان را در صفوف خود شناسایی و اخراج کنیم، به جایی نخواهند رسید.

پیوند دادن مبارزاتمان

ما این را به برادران و خواهرانمان در سوریه و همه کشورهای دیگری که توسط جنگ امپریالیستی ویران شده‌اند، مدیونیم و به خودمان نیز مدیونیم. زیرا همانطور که ولادیمیر لنین (همچنین در سال ۱۹۲۰) اشاره کرد: «جنبش انقلابی در کشورهای پیشرفته چیزی جز یک فریب محض نخواهد بود اگر در مبارزه خود علیه سرمایه، کارگران اروپا و آمریکا با صدها و صدها میلیون برده 'مستعمراتی' که توسط آن سرمایه مورد ظلم قرار گرفته‌اند، تنگاتنگ و کاملاً متحد نباشند.»

ما به یک برنامه و استراتژی ضد جنگ نیاز داریم که ارتباط نزدیک بین مبارزه کارگران در کشورهای امپریالیستی و مبارزه توده‌ها در کشورهای تحت ستم را به رسمیت بشناسد. ما باید درک کنیم که قدرت امپریالیسم از توانایی آن در استخراج سودهای کلان از سرزمین‌های مستعمراتی و نواستعماری و استفاده از بخشی از آن سودها برای خرید صلح اجتماعی در داخل کشور ناشی می‌شود. ما باید بپذیریم که مبارزه برای رهایی بشریت از این نظام انگلی و خونخوار باید در هر دو جبهه انجام شود و هیچ یک بدون اقدام هماهنگ دیگری نمی‌تواند به پیروزی کامل برسد.

در کشورهای امپریالیستی، این به معنای خودداری از به حاشیه رانده شدن بیشتر است؛ خودداری از پذیرش این ایده نادرست که ما صرفاً تماشاگر رویدادهای جهانی هستیم. این به معنای سازماندهی برای ارائه همبستگی معنادار به کسانی است که توسط استثمارگران مشترک ما در خارج از کشور مورد حمله قرار می‌گیرند. با انجام چنین سازماندهی، ما همچنین شروع به ایجاد نیروهای لازم برای به دست گرفتن کنترل جامعه خود و سرانجام سرنگونی سلطه فرتوت سرمایه مالی بریتانیا در داخل کشور خواهیم کرد.

با در نظر گرفتن همه اینها، شایان ذکر است که مسیر کلی امپریالیسم همان مسیری است که قبل از دستیابی به آنچه تردید ندارم یک پیروزی موقت خواهد بود، طی می‌کرد. درست است که این امر از طریق کثیف‌ترین و وحشیانه‌ترین روش‌ها به دست آمده و پیامدهای وحشتناکی برای مردم سوریه داشته است. اما این به هیچ وجه به معنای پایان مبارزه، نه برای سوریه و نه برای ما نیست. مبارزه مشترک ما ادامه دارد.

ما امیدواریم، و در حال حاضر نیز شاهد آن هستیم، که مبارزه مردم خاورمیانه در مواجهه با این شکست دوچندان خواهد شد، و ما نیز در قلب امپریالیسم باید یاد بگیریم چگونه سازماندهی کنیم تا بتوانیم نقش اساسی خود را در تحقق پیروزی نهایی مبارزه علیه سلطه امپریالیستی بر جهان ایفا کنیم.

اجتناب‌ناپذیر است که در جریان یک مبارزه طولانی مانند مبارزه ما، شکست‌هایی رخ دهد، اما هیچ شکستی نمی‌تواند این واقعیت را تغییر دهد که امپریالیسم در هسته خود ضعیف و فاسد است. این نظام چنان انگلی شده است که حتی نمی‌تواند به طور کارآمد برای جنگ‌های خود سازماندهی کند. این نظام همچنان قادر به فرار از تناقضات اقتصاد سرمایه‌داری و بحران عمیق سرمایه‌داری جهانی ناشی از تولید بیش از حد، بحرانی که محرک حرکت بی‌پروا بلوک امپریالیستی به سوی یک جنگ جهانی تمام عیار علیه روسیه و چین است، نیست.

آغاز عملیات طوفان الاقصی توسط جنبش مقاومتی که صهیونیست‌ها تصور می‌کردند با موفقیت آن را خنثی کرده‌اند، و روند جنگ نسل‌کشی علیه غزه در یک سال و نیم گذشته، به وضوح نشان داده است که اگرچه اردوگاه امپریالیستی می‌تواند خسارات عظیمی به مردم و مکان‌ها وارد کند، اما توازن واقعی قوا در منطقه به طور اساسی به نفع محور مقاومت تغییر کرده است. امپریالیست‌ها و همه متحدان آنها نتوانسته‌اند حتی یکی از جنبش‌های مقاومت فلسطینی، لبنانی یا یمنی را شکست دهند.

برعکس. بدون حمایت کامل کل بلوک ناتو، اسرائیل توسط اقدامات ترکیبی این نیروها نابود می‌شد. امپریالیست‌ها همچنین نتوانسته‌اند یک جنگ آشکار علیه ایران به راه اندازند. علیرغم شکستی که در سوریه متحمل شدند، این تغییر مداوم به نفع مقاومت اساساً بدون تغییر باقی مانده است.

در همین حال، در کشورهای امپریالیستی، خشم تعداد زیادی از کارگران از جنگ نسل‌کشی که علیه غزه به راه افتاده است، و انزجار آنها از همدستی دولت‌های خودشان، منجر به فوران خشم در خیابان‌ها شده است که امپریالیست‌ها نتوانسته‌اند آن را از طریق سازوکارهای کنترل «ضد جنگ» معمول مهار کنند. «رهبران رسمی همبستگی با فلسطین» این افراد را به خیابان‌ها نکشاندند، و علیرغم تمام تلاش‌هایشان، قادر به بسیج‌زدایی آنها نیز نیستند.

در حالی که هنوز تعداد نسبتاً کمی از کارگران در بریتانیا نقش سوریه را در محور مقاومت درک می‌کنند، آگاهی فزاینده ضد صهیونیستی که در بریتانیا در حال شکل‌گیری است، هسته ضد امپریالیستی واقعی را در قلب جنبش همبستگی با فلسطین ایجاد می‌کند. از آنجایی که این امر تحت رهبری «اپوزیسیون» تحت کنترل سوسیال دموکرات‌ها نیست، دولت باید در پاسخ به طور فزاینده‌ای سرکوبگر شود، که این امر ادعاهای آن مبنی بر «دموکراتیک» یا «نماینده» بودن را بیشتر تضعیف می‌کند.

اعضای حزب خود ما در میان بسیاری از کسانی هستند که توسط قوانین نظم عمومی (البته «ضد یهودیت») و قوانین ضد تروریسم (به دلیل «حمایت از یک سازمان ممنوعه: حماس») مورد حمله قرار گرفته‌اند. این امر تحت دولت محافظه‌کار ریشی سوناک آغاز شد و تحت دولت کارگری کیر استارمر ادامه یافته است. نقش حزب کارگر به عنوان حامی بی‌قید و شرط صهیونیسم و نسل‌کشی غزه، نه تنها رهبری حزب، بلکه تمام کارگران «چپ»، تروتسکیست‌ها و «کمونیست‌های» تجدیدنظرطلبی را که بی‌وقفه شعار می‌دهند حزب کارگر حزب طبقه کارگر است و رأی دادن به حزب کارگر تنها راه دستیابی به تغییرات معنادار برای طبقه کارگر در بریتانیا است، افشا کرده است.

ما هیچ تردیدی نداریم که نیروهای مقاومت در سوریه و سراسر منطقه به مبارزه صد ساله خود برای آزادی و حاکمیت ادامه خواهند داد. و ما مصمم هستیم تا سهم خود را در آموزش هر چه بیشتر کارگران با درک ضد امپریالیستی واقعی ایفا کنیم، و رهبری مارکسیست-لنینیستی را که قادر به ارائه راهنمایی روشن در بازسازی یک جنبش انقلابی در بریتانیا باشد، احیا کنیم. با توجه به بهای خونی که برای هر سالی که این نظام انگلی پوسیده در جای خود باقی می ماند از بشریت گرفته می شود، صرفاً پذیرفتنی نیست که منفعلانه منتظر زمان های بهتر باشیم. وظیفه اجتناب ناپذیر ما این است که اکنون، و با هم، برای تحقق شکست امپریالیسم انگلیس-آمریکا هر چه زودتر تلاش کنیم.

مرگ بر امپریالیسم! مرگ بر صهیونیسم!

پیروزی برای محور مقاومت!

نه به همکاری با جنگ امپریالیستی!